



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



سیزدهم جنوری ۲۰۲۰

دوکتور نوراحمد خالدی

افغانستان و مسئله ستم ملی

ادعای موجودیت "ستم ملی" در صدر مصائب افغانستان حربه ایست که گروههای قوم گرای مربوط به بعضی اقلیتهای ملی در توجیه وضعیت خویش در عقب آن موضع گرفته اند. اینگونه ادعاها از سال ۱۹۹۲ به بعد و بخصوص بعد از سقوط دولت طالبان در سال ۲۰۰۱م، به بستر فکری گسترش نفرت بر ضد قوم پشتون برای ادامه، کسب و ایجاد زمینه های هژمونی قومی، فدرالیزم خواهی، خراسان طلبی و تجزیه طلبی مبدل شده است. در گسترش اینگونه ادعاها و نفرت پراگنیها، سکتاریستهای ستمی جمعیت اسلامی، که در سال ۱۹۹۲م با استفاده از فرصت طلبی جنرال دوستم و خیانت تعدادی از مقامات بلندپایه حزب دموکراتیک خلق (به تعقیب آن حزب وطن)، و با استفاده از موقعیت مناسب ستراتیژیکی خویش در نزدیکی کابل موفق به غضب قدرت شدند، نقش درجه اول دارند. در این میان نباید فراموش کرد که روشنفکر نماهای برگشته از ایران مربوط قوم هزاره شریک اساسی جمعیتها، ستمیها، و پرچمیهای فارسیست در گسترش اینگونه ادعاها و نفرت پراگنیها میباشند.

این غضب قدرت توسط جمعیت اسلامی منجر به فروپاشی پلان بنین سیوان نماینده ملل متحد برای انتقال مسالمت آمیز قدرت دولتی از داکتر نجیب الله به یک دولت متحد مجاهدین گردیده سرآغاز جنگهای خانمانسوز تنظیمی، سقوط اداره دولتی و تخریب کشور گردید. این در حالیست که ادعا میشود حزب جمعیت اسلامی در جهاد مقابل دولت حزب دموکراتیک خلق، قوای اتحاد شوروی و دولت داکتر نجیب الله به تناسب سایر گروههای مجاهدین نه تنها نقش درجه اول را بازی نکرده بودند بلکه برعکس با عقد پروتوکولها به تباری با قوای شوروی هم متهم هستند. در نتیجه این غضب قدرت بعد از شورش حبیب الله کلکانی (بچه سقاو) برای دومین بار در تاریخ افغانستان قدرت سیاسی به یک اقلیت ملی انتقال میکند.

بعد از سقوط دولت طالبان در سال ۲۰۰۱م به کمک قوای امریکائی و در نتیجه توافقهای نامتوازن کنفرانس بن، قدرت دولتی در افغانستان بار دیگر عمدتاً به مثلث تنظیمهای سابق جهادی جمعیت اسلامی، جنبش ملی جنرال دوستم و حزب وحدت محمد محقق (اتحاد شمال)، که شرکای جرم جنگهای تخریبی تنظیمی ۱۹۹۲-۱۹۹۶م بودند، انتقال مییابد. در حالیکه در رأس این دولت، برای اغفای قوم پشتون، حامد کرزی پشتون تبار بدون پشتیبانی کدام تنظیم جهادی قراردادده میشود، اما در عمل قدرت واقعی بدست قسیم فهیم وزیر دفاع، یونس قانونی وزیر داخله و عبدالله عبدالله وزیر خارجه، که هر سه وابسته به جمعیت اسلامی اند، قرار داده میشود.

در چهارده سال بعدی در حالیکه اداره دولت، اداره اردوی ملی، پولیس ملی، دیپلماسی خارجی، مطبوعات و سیستم تعلیم و تربیه کشور در دست در اختیار تنظیمهای جهادی اتحاد شمال قرار دارند، این تنظیمها و شرکای جرم آنها در شرق، جنوب و غرب کشور به فساد گسترده مبادرت ورزیده با سوء استفاده از مقامهای دولتی به غارت عواید گمرکی، املاک دولتی، کمکهای بین المللی، اختلاس قراردادهای دولتی و غارت منابع معدنی کشور پرداخته از این طریق به زراندوزی و گنجهای قارونی دست مییابند.

در این دوران به تجرید روشنفکران قوم پشتون از اداره دولت پرداخته شده و زمینه های هجوم فرهنگی ایران با سرمایه گذاری هنگفت در مطبوعات کشور بخصوص از طریق روشنفکر نماهای از ایران برگشته هزاره و عناصر قدرت طلب فارسیست فراهم میگردد. بیجهت نیست که امروز مطبوعات و رسانه های رادیویی، تلویزیونی و انترنتی کشور در بست در اختیار هزاره های تحصیل کرده در ایران قرار دارد.

هدف از این هجوم فرهنگی را لطیف پدram "تغییر دادن سمبولهای کلان ملی" تعریف میکند (لطیف پدram، ۲۰۱۵) که شامل متزلزل نمودن پایه های وحدت ملی، ایجاد ابهام در تعریف منافع مشترک ملی، مسخ تفسیر تاریخ کشور و افتخارات تاریخی، متزلزل نمودن پایه های ساختار دولت، تخریب مشروعیت نظام دولتی، تخریب خصوصیات مشخص فرهنگی کشور و زدودن هویت مشخص ملی افغانستان است. همه این اقدامات به قول پدram (همانجا) با استفاده از فرصتهایی است که موجودیت نیروهای خارجی در افغانستان برای گروههای اقلیت فراهم کرده است.

این هجوم فرهنگی از طریق مسخ تاریخ کشور و بیان آن بر طبق تفسیر ایرانی تاریخ، استفاده وسیع و سیتما تیک از شیوه های گفتاری و نوشتاری زبان فارسی مروج در ایران در مقابل زبان و اصطلاحات مروج در افغانستان،

با استفاده از دروغ پراگندیا، شایعه پردازیا، نفرت پراگندیا، بی اعتبار کردن اداره دولت، بی اعتبار کردن نظام دموکراسی و بی اعتبار کردن ساختارهای دموکراسی مانند اداره مستقل انتخابات و نظام قضایی کشور صورت میگیرد. عبدالحی خراسانی (مقالات نشر شده در فیسبوک) هدف اساسی سیاست این گروه را، بعد از شکست در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م، ایجاد پیهم بحران و مدیریت بحران بیان میکند. بی جهت نیست که عبدالله عبدالله در رأس یک اقلیت مخالف نظام تاریخی دولت افغانستان به کمک حامیان بین المللی خویش به عدم پذیرش بیشرمانه شکست فاحش خود در سه انتخابات متواتر گذشته ریاست جمهوری متوصل گردیده وسیعاً به بی اعتبار کردن نظام انتخاباتی کشور میپردازد. بیجهت نیست که در هر سه انتخابات این اقلیت با وجود در دست داشتن منابع وسیع دولتی، ثروت بی حساب و پشتیبانی امریکائی ها از جانب اکثریت مردم افغانستان به حاشیه رانده شدند اما برای حفظ امتیازات نابرابر قدرت دولتی که بعد از کنفرانس بن به آنها ارزانی شده بود به چسبیدن به مقامات دولتی به قیمت به بحران کشیدن کشور حتی سقوط نظام دست زدند.

هواخواهان و مشاوران نزدیک عبدالله عبدالله که شامل عناصر افراطی پشتون ستیز، مخالف افغانستان و تاریخ آن بر مبنای برتری جویی قوم تاجیک، فارسیزم، خراسان طلبی و برانداختن آنچه نظام "فاشیسم قبیله" و "انحصار قدرت" توسط پشتونها می پندارند با انتخاب مجدد اشرف غنی مخالفت میکنند. صرف نظر از بی پایگی این پندارها، با این برداشت عبدالله عبدالله در رأس یک گروه اقلیت وظیفه تاریخی دارد که به هر قیمتی ولو به قیمت زیر پا کردن موازین دموکراسی و قانون در مقابل آن مقاومت نماید. چسبیدن به مقامهای دولتی، طوریکه در مثال عطا محمد نور و ولایت بلخ دیده شد، و ایجاد بحرانهای پیهم و مدیریت این بحرانها از پایه های اساسی سیاست این گروه میباشد. بیدلیل نیست که رزاق مأمون، یکی از تیوری پردازان این گروه، از "نسل جدید سقاوی" و مقاومت همه جانبه سیاسی چهل ساله علیه بیدادگری در مبارزه با غدر و حذف در تاریخ سخن میگوید.

رزاق مأمون بتاريخ شنبه ۱۳ سنبله ۱۳۹۵ هجری شمسی در سایت انترنتی خود "گزارش نامه افغانستان" در مقاله تحت عنوان "تقدیم به حبیب الله، نخستین خط شکن پس از هزار سال"، اصطلاح "سقاوی" را به عنوان یک جنبش سیاسی "در استفاده از فرصت سیاسی در مبارزه با غدر و حذف در تاریخ" بیان میکند.

او مینویسد "در حال حاضر، نسل جدید سقاوی" از مقاومت همه جانبه سیاسی چهل ساله علیه بیدادگری نسب میگیرد و بدین سان، ترمینولوژی یک مجموعه فراگیر با همین واژه استفاده می شود. اختراع کلمه "سقاوی" برسبیل کم زنی، دشمن شماری ونجس پنداری مخالفان در زمان نادرخان، و سپس احیای آن در ادبیات قدرت در دوره طالبان، به جای آن که در برابر ذخیره بغض و سرکوفت خورده گی ده ها سال مردم، بازدارنده باشد، به نمادی از پیگیری و عزم در گفتمان قدرت، بازبینی تاریخ، به پا ایستادن تاریخ جعلی به فرق ایستاده، بازی در میدان «تاج و تخت» و پایان ابدی سنت تک اندیشی سیاسی مبدل گشته است. این واژه در شرایط کنونی و اوج گیری مطالبات "عصری برای عدالت" از زهر طعن و ترس، تهی گشته است. "رزاق مأمون بدون ترس از "زهر طعن"، نسل خود را "نسل پسین سقاوی" میداند که رسالت دارند اصطلاح "سقاوی" را "به رمز عبور هویت سیاسی و گفتمان تاریخی ریشه دار و ضد تک قطبی" مبدل کنند.

بدون شک اشاره رزاق مأمون به "سقاوی" شهرت عامه حبیب اله کلکانی به ارتباط پیشه "سقاوی" پدر او بود که در میان عامه مردم افغانستان به عنوان "بچه سقاء" در زمان امان اله خان و نادر خان و متعاقب شناخته میشد و شورش او را به عنوان شورش "سقاوی" ها یاد میکردند. در مورد اشاره او به "پس از هزار سال" فاصله تقریبی زمان ایست که از ختم دوران حاکمیت سامانیها در ماورالنهر تا حاکمیت نه ماه حبیب اله کلکانی میگذرد. در "ویکی پدیا دانشنامه آزاد" از قلم یک ایرانی میخوانیم که "امیرحبیب الله کلکانی تاجیکان افغانستان را بعد از تقریباً یک هزار سال در محور قدرت سیاسی قرار داد، از این نگاه دارای اهمیت فراوان تاریخی و هویتی میباشد، امیر حبیب الله کلکانی بعد از نادر افشار دومین کسی بود که حکومت تک قومی پشتون ها را در هم شکست و یک حکومت مردمی را ایجاد کرد". اشاره به نادرشاه افشار، اگر از موضوع در هم شکستن حاکمیت پشتونها بگذریم، اشاره نادرستی است زیرا نادر افشار خودش ترکمن بود نه تاجیک و فارسیوان.

اقدامات این اقلیت فاسد در جهت تضعیف و بی اعتبار کردن اداره دولت، بی اعتبار کردن نظام دموکراسی و بی اعتبار کردن ساختارهای دموکراسی مستقیماً به ادامه جنگ تروریستی در کشور توسط طالبان که به نیابت از استخبارات بیگانه جریان دارد کمک کرده و خروج نیروهای خارجی را از کشور به تعویق انداخته است. استخبارات پاکستانی دلایل این جنگ تروریستی را در افغانستان "جنگ بین القومی" تعریف نموده اند (پرویز مشرف، ۲۰۱۳) و این درست همان برداشتی است که اقلیتهای به قدرت رسیده توسط امریکاییها در افغانستان از این جنگ دارند و دینامیزم ادامه جنگ را نه تروریزم صادر شده توسط استخبارات اردوی پاکستان برای تبدیل افغانستان به یک دولت تحت الحمایه، بلکه "مسائل ملی" حل نشده در کشور بخصوص تلاش قوم پشتون برای اعاده زعامت سیاسی تاریخی خود میدانند.

در افغانستان طرح حل "مسئله ملی" به مثابه مهمترین مسئله سیاسی کشور به ظاهر بدخشی بر میگردد. موصوف بعد از انشعاب از فراکسیون "خلق" حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۶۸م به مثابه بنیان گذار تیوری موجودیت

"ستم ملی" معروف است. به این ارتباط یکی از پیروان طاهر بدخشی بنام مجیب مهرداد مینویسد که طاهر بدخشی "مساله ملی را به عنوان اساسی‌ترین مساله افغانستان عنوان کرد." (روزنامه هشت صبح، پنجشنبه، ۱۹ جدی ۱۳۹۸). او مینویسد: "بدخشی در یادداشتی نوشته است 'مساله ملی در حال حاضر به صورت صدای ضعیف به نظر می‌رسد اما این صدای ضعیف فردا به غرش سهمگین بدل خواهد شد'. جای تعجب نیست که ستمیها، اعم از عناصر راست و چپ، بعد از بدست گرفتن قدرت در سال ۱۹۹۲ تا امروز به "عرش سهمگین" برجسته کردن و حتی ایجاد اختلافات قومی در افغانستان پرداخته پشتون ستیزی، افغان ستیزی و افغانستان ستیزی را در زیر نقاب مبارزه در برابر دیو پشتون (محمد سعیدی هزارستان) یا به عبارۀ دیگر "فاشیزم پشتون"، "فاشیزم قبیله" در صدر برنامه سیاسی و اجتماعی خویش قرار داده اند.

دستگیر پنجشیری در کتاب «ظهور و زوال ح د خ ا» مینویسد که در دهه پایان نظام پادشاهی در افغانستان هرگز سازمانی بنام «ستم ملی» پایه گذاری نشده بود و طاهر بدخشی و بحرالدين باعث چنین سازمانی را رهبری نمی کردند. (به نقل از وبسایت آریائی، هفتم ثور ۱۳۸۲ مطابق ۲۷ اپریل ۲۰۰۳ میلادی). او مینویسد که "در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی بدخشی از فرکسیون «خلق» جدا گردید. «محفل انتظار» را تشکیل کرد. بعد از تدارک لازم....» سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان «(سازا) را تاسیس نمود (کتاب ظهور و زوال ح د خ ا، ص ۱۷۳). اما مسئله این نیست که سازمان سیاسی بدخشی ستم ملی نام داشت یا چیز دیگر، بلکه مسئله ماهیت تفکر سیاسی طاهر بدخشی و پیروان او است. این نوشته دستگیر پنجشیری در حقیقت کوششی است در جهت خبط کردن موضوع و کاهش در اثر مخرب پیام نهفته در تیوری "ستم ملی" بدخشی در خواننده میبانشد. به این ارتباط محبوب الله کوشانی در سخنرانی خود در محفل یادبود از طاهر بدخشی که در سال ۲۰۰۱ در تاجیکستان دایر شده بود حتی یکبار عبارت "ستم ملی" را بر زبان نیاورد.

باوجود آن در میان روشنفکران افغانستان بطور عام پیروان فکری طاهر بدخشی به نام "ستمی ها" معروف اند یعنی کسانی که به موجودیت ستم ملی (حتی جنوساید ملی) در افغانستان معتقد بوده و حل مسئله ملی را به عنوان اساسی‌ترین مساله سیاسی-اجتماعی در صدر مسائل سیاسی افغانستان مطرح کرده و راه حل این معضله را در ایجاد یک سیستم اداره فدرالی واحد های خود مختار بر اساس خطوط قومی پیشنهاد میکنند. (به مصاحبه ویدیویی لطیف پدram بعد از سقوط شهر قندز مراجعه کنید).

مجیب مهرداد مینویسد "ستم ملی ای که بدخشی مطرح می‌کرد شامل عدم امکان دسترسی عادلانه اقوام در پروسه ایجاد حاکمیت ملی، دادن امتیازات ویژه در نظام عسکری و مالیاتی بر اساسات قومی از جانب نظام‌های سیاسی زمان، توزیع زمین‌های مردم در شمال، مناطق مرکزی به مردمی که از جنوب و آن سوی مرزها می‌آمدند، استحاله هویت اقلیت‌های افغانستان در هویت یک قوم، اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز زبانی در زمان شاه و تحمیل نشانه‌های هویتی بر سایر اقوام افغانستان که شامل تغییر نام‌های محلات تاریخی افغانستان می‌شد و همچنین تقسیم ناعادلانه سایر نعمات مادی و معنوی این سرزمین بین اقوام برابر حقوق افغانستان بود.... به نظر او مساله اساسی افغانستان مساله انحصار قومی قدرت و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیزی است که یکی از اقلیت‌های قومی بر سایر اقلیت‌های برادر روا می‌دارد. به نظر بدخشی اقلیت‌های تحت ستم چه دهقان و چه فیودال چه غریب و چه سرمایه‌دار از ستمی مساوی رنج می‌برند. او گونه‌های ستم ملی را در تاریخ معاصر افغانستان با نشر مقالاتش با نام‌های مستعار خاطر نشان می‌ساخت." (روزنامه هشت صبح، پنجشنبه، ۱۹ جدی ۱۳۹۸).

دستگیر پنجشیری در وبسایت "آریائی" به ارتباط یاد بود از محمد طاهر بدخشی مینویسد "او بحق به این باور بود که فرزندان اقلیت‌های ملی، مذهبی، اقوام تحقیر شده، اقلیت و طبقات تحت ستم‌های گونه‌گون ملی و اجتماعی مقدم بر همه به دانش و سنگر انقلابی و نجات بخش زحمتکشان روی می‌آورند. و برای قربانی آمادگی روحی و روانی میداشته باشند." (وبسایت آریائی، هفتم ثور ۱۳۸۲ مطابق ۲۷ اپریل ۲۰۰۳ میلادی).

محبوب الله کوشانی، که به ادامه دهنده سنن بدخشی معروف است بدان باور است که "نادیده انگاشتن این درد استخوان سوز (یعنی درد ستم ملی-نویسنده) عمر فاجعه را طولانی تر خواهد ساخت...". او مینویسد: "چگونگی طرح و پاسخدهی بحل مساله ملی یکی از اساسی ترین محور تداوم جنگ و صلح در کشور بوده و همبستگی ملی و وفای ملی، درگرو این پاسخ یابی است و تازمانیکه الترناتیف جامع تر، علمی تر و عملی تر ارایه نشده است ما با این دیدگاه‌های م ط بدخشی درین باب یعنی ایجاد نظام دولتی فدرال... تاکید میداریم." (به نقل از دستگیر پنجشیری، وبسایت آریائی، هفتم ثور ۱۳۸۲ مطابق ۲۷ اپریل ۲۰۰۳ میلادی).

یکی از هواخواهان طاهر بدخشی تایید میکند که: "طاهر بدخشی نظریه سیاسی «ستم ملی» را مطرح می‌کند؛ یعنی این که سیاست‌های قومی به ستم ملی می‌انجامد. این مردم، ملیت‌ها و ملت افغانستان استند که رنج و آسیب چنین سیاست‌های نادرست قومی را خواهند کشید و در سطح ملی مورد ستم قرار خواهند گرفت. نتیجه‌گیری طاهر بدخشی از هدف قومی پشت صحنة اعضای حزب دموکراتیک این می‌شود که «بی پشتون نمی‌توان سیاست کرد، با پشتون نیز نمی‌توان سیاست کرد.» (این سخن منسوب به طاهر بدخشی است.)

عبدالله نایبی رهبر تازه حزب دموکراتیک خلق مینویسد (شماره ۹ نشریه «آینده»، میزان ۱۳۸۰ مطابق اکتوبر ۲۰۰۱):

"تلاشهایی که برای بازخوانی تاریخ افغانستان در جهت نفی وجود ستم ملی میشوند، در واقع یک اقدام سیاسیست که از یک سو حقانیت مطالبات دادخواهانه ملیتهای اقلیت را رد میکند و از سوی دیگر به توجیه ایدئولوژیک حاکمیت فرادستان ملیت اکثریت میپردازند." او مینویسد: "انسان زحمتکش جامعه افغانی در درازای تاریخ به سه گونه ستم مواجهه بوده است:

الف: ستم طبقاتی: بنیادی ترین ستمی که بردنیای کار ازسوی طبقات فرادست (مالکان وسایل تولید (و حکام جابر) جهت چرخاندن دستگاه های عظیم دولتی، دربار و ارتش های سرکوبگر خلقها) درتبانی با روحانیت وابسته به آن) که وظیفه ایدئولوژیک تداوم سیادت فرادستان را عهده دار بودند) تحمیل شده است.

ب: ستم ملی: زحمتکشان ملیتهای اقلیت، افزون بر ستم طبقاتی که درچوکات مناسبات استثماراری تولید متحمل میشدند، زیر بار ستم حاکم ملیت حاکم نیز شانه خم میکردند.

ج: ستم استیلاگران بیگانه در هنگام جنگها و تسلط نیروهای اجنبی ستم دیگری بردوش زحمتکشان تمام ملیتها افزون میشد. آنان دفاع مسلحانه از سرزمین را به عهده داشتند که در صورت پیروزی - به بهای قربانیهای بیشمار - به تداوم سلطه فرادستان قبلی خلاصه میشد و در صورت شکست به پرداختن باجها و غرامتهای کمرشکن، درحالی که حاکم راه فرار را در پیش میگرفتند." او مینویسد: "جُنبش متری کشور اگر رفع این همه ستمها را در چشم انداز پراتیک خود مطرح نکند، به یقین نخواهد توانست به حیث یک نیروی عمیقاً دموکراتیک، دگرگونساز و مردمی، درآینده جامعه حضور داشته باشد." به قیده او: "متکی برجهانبینی علمی، با بهره گیری ازتجارب کشورهای چند ملیتی و با نظرداشت واقعیت انتیک و وضعیت سیاسی جامعه افغانی میتوان اصول زیر را در رابطه با مسایل ملی افغانستان مطرح کرد:

یک - استقلال فرهنگی و خودمختاری ارضی حق طبیعی و جاویدان تمام خلقهاست. جلوگیری از تبارز این حق - یا سرکوب آن - زیر هر عنوانی که باشد، یک برخورد ضدبشری، جابرانه و مغایر حقوق بشر است.
دو - اقلیتهای ملی مانند ملیت اکثریت حق دارند به رشد آزادانه فرهنگ، زبان و دیگر ویژه گیهای هویتی خود بپردازند.

سه - اقلیتهای ملی باید در اعمال قدرت سیاسی به طور عادلانه سهم باشند."
موصوف ادامه میدهد که: "براساس این اصول... میشود گفت که حل مسأله ملی در افغانستان ناگزیر با ماهیت دولت بعدی رابطه دارد. از نگاه محتوا تنها یک دولت دموکراتیک، مدافع منافع تمام زحمتکشان جامعه و مبتنی بر قانون و از نگاه ساختار ملی - تنها یک دولت چندملیتی ظرفیت حل مسأله ملی را خواهد داشت. درباره شکل این دولت نباید با پیشداوریهای ایدئولوژیک قضاوت کرد. برخیا از فدرالیزم یاد میکنند. به یقین اگر دولت فدرالی مبتنی بر اصول دموکراتیک و ضامن دفاع از منافع تمام ملیتها به وجود آید، مؤثرترین شکل دولت در رابطه با انکشاف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملیتها خواهد بود، ولی اگر زیرنام «دولت خود مختار این یا آن منطقه» احیای مناسبات جابرانه ارباب - رعیتی در مناطق و محله ها منظور باشد. در واقعیت امر سو استفاده از مطالبات خلقها در جهت تداوم مناسبات استثماراری طبقاتیست، که باید آن را با جدیت افشا کرد... در فرجام تأکید میورزیم که حل عادلانه ملی در افغانستان یک روند طولانی خواهد بود که بسته به دگرشدن تناسب نیروهای سیاسی - اجتماعی به سود انسان زحمتکش، تحقق خواهد یافت. عناصر آگاه جامعه ما حق ندارند به بهانه وضعیت اسفناک کنونی و عاجل بودن مسایل دیگر، اصول عادلانه حل مسأله ملی را به فراموشخانه تاریخ بسپارند."

تجربه چهارده ساله دولت حزب دموکراتیک خلق نشان داد که در غیاب رشد همه جانبه اقتصادی-اجتماعی-تخنیکی و مدرنیزه کردن کشور، مناسبات به اصطلاح جابرانه ارباب - رعیتی و به تعقیب آن سرمایه داری در مناطق و محله ها به این زودیا از میان رفتنی نیست بنابراین فدرالیزم زیرنام «دولت خود مختار این یا آن منطقه» در واقعیت امر سو استفاده از مطالبات خلقها در جهت تداوم مناسبات استثماراری طبقاتی به نفع مافیا و زورگویان، تفنگسالاران محلی خواهد بود.

سوالات اساسی که باید پرسیده شود آن است که شواهد موجودیت ستم ملی در افغانستان کدامها اند؟ آیا در افغانستان یک قوم حاکم موجود بوده است یا خیر؟ آیا مردمی به صورت یک قوم در زیر ستم قوم حاکم و یابقیه ی اقوام و یا حکومت بوده اند یا خیر؟ و هرگاه شواهد موجودیت ستم ملی وجود داشته آیا این مصیبت در صدر مصائب کشور ما قرار دارد یا چنین برداشتی محیلانه، تفرقه افکن و تجزیه طلبانه است؟

ستم ملی در افغانستان! کدام ستم ملی؟

طوریکه ملاحظه کردیم از قول مجیب مهرداد شواهد موجودیت "ستم ملی" آنطوریکه طاهر بدخشی مطرح مینمود شامل عناصر زیرین میگردد:

- عدم امکان دسترسی عادلانه اقوام در پروسه ایجاد حاکمیت ملی؛

- دادن امتیازات ویژه در نظام عسکری و مالیاتی بر اساسات قومی از جانب نظام‌های سیاسی زمان؛
- توزیع زمین‌های مردم در شمال، مناطق مرکزی به مردمی که از جنوب و آن‌سوی مرزها می‌آمدند؛
- استحاله هویت اقلیت‌های افغانستان در هویت یک قوم؛
- اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز زبانی در زمان شاه؛
- تحمیل نشانه‌های هویتی بر سایر اقوام افغانستان که شامل تغییر نام‌های محلات تاریخی افغانستان می‌شد؛
- تقسیم ناعادلانه سایر نعمات مادی و معنوی این سرزمین بین اقوام برابر حقوق افغانستان؛
- انحصار قومی قدرت و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیزی که یکی از اقلیت‌های قومی بر سایر اقلیت‌های برادر روا می‌دارد.

ببینید شواهد یا اتهامات فوق را صادقانه بررسی کرده بروی اسناد و مدارک تاریخی ثابت نمائیم که آیا در افغانستان ستم ملی موجود بوده یا خیر؟ آیا دولت‌های افغانستان به زعامت پشتونها فاشیستی عمل کرده اند یا خیر؟ و بالاخره اینکه آیا ستم ملی در صدر مصائب ما قرار دارد یا خیر؟

در تاریخ میخوانیم که در بازگشت احمدشاه ابدالی و قوماندان نورمحمد خان غلجایی به قندهار بعد از قتل نادر افشار توسط درباریان او، نورمحمد خان به خان‌های غلجایی و اوزبیک و ابدالی و هزاره و بلوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که جرگه‌یی تشکیل و پادشاهی انتخاب شود. مونستیوارت الفونستون تأیید میکند که در جرگه شیرسرخ قندهار که احمدشاه ابدالی به پادشاهی انتخاب شد سران اقوام یاد شده اشتراک داشتند (الفونستون، گزارش سلطنت کابل، لندن ۱۸۱۵م). احمد شاه خانواده و اقارب خود را از مداخله و اشتراک در امور دولت دور نگهداشت، تنها تیمور ولیعهد خود را در زیر هدایت جهان خان پوپلزانی، در حواشی غربی و شرقی مملکت در حالت مشق و تمرین امور سیاسی و نظامی می‌گذاشت. این تجرید خانواده او تا جایی بود که تاریخ و مردم، غیر از تیمور و سلیمان، دیگر اولاد احمد شاه را کامل نمی‌شناختند، درحالی‌که او هشت پسر داشت (چون سلیمان، تیمور، شهاب، سنجر، یزدان بخش، سکندر، داراب و پرویز).

آقای حمید مبارز رئیس اتحادیه ژورنالیستان لست والی‌های احمد شاه بابا را در یک مصاحبه تلویزیونی چنین می‌خواند: "هرات، درویش علی خان هزاره، نیشاپور عباسقلی خان بیات، قلات اشرف خان غلزایی، شکارپور دوست محمد خان کاکر، مشهد شاه رخ افشار (نواسه نادر افشار)، کشمیر خواجه عبدالله، پنیاله امیر سنگ، بلوچستان نصیرخان بلاض، پنجاب زین خان مهمند، سند نورمحمد خان سندی، دیره اسمعیل خان موسی خان، ملتان شجاع خان ابدالی و در مرکز دارالانشاء میرزا هادی خان قزلباش بود. به این ترتیب تنوع اقوام کشور را در اداره کشور در زمان احمدشاه ابدالی می‌بینیم". درویش علی خان هزاره تا آخرین روزهای حیات احمد شاه ابدالی نایب السلطنه هرات بود در استحکام حکومت درانی‌ها در هرات نقش عمده‌ای داشته است (محمد سعیدی، هزارستان، از اقتدار تا افتخار). دولت‌های پشتون در افغانستان به عناصر فرهنگی سایر اقوام و قشرهای اجتماعی در افغانستان احترام گذاشته و در حفاظت آن‌ها کوشیدند. فرهنگ تاریخی خراسانی در کشور همچنان ادامه یافت، نوروز در سراسر کشور آزادانه تجلیل می‌گردید، شب برات، شب یلدا، شاهنامه خوانی ها، عرس بیدل و همچنان احترام به ماه محرم، حفاظت از تکیه خانه ها و تجلیل از ویساک هندوها و سیک‌ها ادامه داشت.

حکام پشتون دولت‌های افغانستان آزادی رفت و آمد، آزادی انتخاب محل سکونت در تمام ولایات کشور، آزادی شغل و کار و پیشه، آزادی انتخاب همسر فراقومی، را برای تمام اقوام و قشرهای جامعه بدون تبعیض و امتیاز فراهم و تضمین کرده بودند. غنای فرهنگی امروز شهرهای کابل، جلال آباد، کندز، مزارشریف، هرات و قندهار ناشی از همین سیاست آزادی رفت و آمد و انتخاب محل سکونت است. در مقایسه دیدیم که بعضی والی‌های جمعیتی تاجیک در این اواخر از مسافرت پشتون‌ها به شمال افغانستان جلوگیری کردند. همچنان در مناطق مرکزی کشور در مقابل عبور و مرور و اسکان کوچی‌ها در مسیرهای حرکت تاریخی فصلی آن‌ها به بهانه‌های مختلف مانع ایجاد کردند. باید فراموش نکنیم اگر حکام پشتون دولت‌های افغانستان به تعدادی خانواده‌های ناقلین پشتون از مناطق کم زمین جنوبی و مشرقی به قطغن، ترکستان افغانی و فاریاب اجازه دادند، همچنان بدون تبعیض به هزاران خانواده مهاجر تاجیک، اوزبیک و ترکمن اجازه دادند که برای نجات شان از تجاوز روس‌های تزاری و بالتشویک‌ها به بدخشان، قطغن، ترکستان و فاریاب مسکن گزین شوند.

باید در نظر داشت که دولت‌ها در یک کشور کثیر القومی افغانستان که شامل سرزمین‌های تاریخی خراسان، سیستان، بلوچستان، زابلستان، کابلستان، ترکستان، بدخشان، غرستان، افغانستان و غیره بود توانست برای بیش از سه صد سال بدون کدام جنبش جدی تجزیه طلبی، دوام کند. جالب این است که در برنامه سیاسی و اجتماعی بیش از ده نامزد ریاست جمهوری در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری (۲۰۱۴م و ۲۰۱۹م) نه تنها تجزیه طلبی بلکه حتی موضوع فدرالیسم گنجانیده نشده بود. عوامل این استقرار سیاسی را توماس بارفیلد در مقدمه کتاب خود تحت عنوان "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، مینویسد که "سلاطین درانی از سال ۱۷۴۷ تا ۱۷۷۸م با وجودی که از نظام اجتماعی قبیلوی پشتون برخوردار بودند، اما تسلسل زمامداری خود را بر اساس یک مدل حکومت متکی بر سلسله مراتب

درونی خانواده‌گی خود تنظیم می‌کردند. این زمامداران از تطبیق مدل دموکراتیک قبیلوی که در سطح محلی قبایل پشتون موجود بود، خودداری کردند (توماس بارفیلد، ص ۴). با این شیوه زمامداران پشتون قادر شدند مدعیان سلطنت و زمامداری را از حیطره وسیع قوم و قبیله خارج کرده در یک محدوده خاص خانواده‌گی محدود بسازند و بالقوه سطح مخاصمات ممکنه را کاهش دهند (با مخاصمات سیاسی چهل سال اخیر مقایسه گردد).

نادر خان در میان آنهمه اقوام پشتون که در سرزمینهای وسیع از کنر تا هرات زندگی میکنند تنها جوانان اقوام پکتیا را به خاطر اشتراک پدران شان شان در جنگ استقلال در سال ۱۹۱۹م از خدمت اجباری دوساله عسکری معاف ساخت در حالیکه اکثریت جوانان پشتون همانند جوانان تاجیک، ازبک، هزاره و غیره خدمت عسکری را سپری میکردند. این امتیاز را کدام تبعیض در مقابل سائر اقوام برادر کشور نمیتوان دانست.

ادعای استحاله هويت ساير اقوام کشور در هويت قوم پشتون یک دروغ محض است. در تذکره تابعیت افغانستان در تمام دوره ها هويت قومی هر فرد بطور واضح و مشخص درج میگردد. فرد پشتون، پشتون بود هزاره هزاره و تاجیک تاجیک. اینکه در قوانین اساسی هويت ملی یا شهروندی (ستیزنشپ) تمام مردم افغانستان "افغان" مشخص شده یک امر کاملاً طبیعی و مطابق عرف تمام کشور های جهان که قاسم قومی دارند میباشد. به یک تبعه ترکیه "ترک یا ترکش" خطاب میشود، به یک فرد روسیه، "روسی". تبعه تاجیکستان "تاجیک" است و یک تبعه جرمنی "جرمن" گفته میشود. اگر کسی از اسم "افغان" خوشش نمی آید از بخت بد خود اوست که در کشور افغانستان تولد شده است. این هیچ چاره ندارد و هیچ کلمه دیگری نمیتواند جانشین آن گردد. اصطلاح نامانوس، نامناسب و غلط "افغانستانی" که تعدادی هزاره های افغانستان از آن استفاده میکنند به مثابه یکی از حربه های هجوم فرهنگی هويت زدودنی برای اولین بار توسط یک ایرانی بنام چنگیز پهلوان در کتاب "شعراي معاصر افغانستان" بکاربرده شد.

واقعیت‌های تاریخی بر خلاف تبلیغات دروغین پشتون‌ستیزها نشان می‌دهد که هیچ نشانه‌ای از رفتار فاشیستی در حکام پشتون تبار دیده نشده است. بعضی‌ها به حملات امیر عبدالرحمن خان در هزارهجات اشاره نموده بخصوص سهمگیری ملیشه‌های قومی را در جنگ سوم که سبب زیاده‌روی‌ها و به اسارت گرفتن‌ها انجامید، اشاره می‌کنند. این حوادث بدون شک، همانند حمله دولت ربانی-مسعود بر افشار کابل، سبب جنایات نابخشودنی بر ضد قوم هزاره شده است. در عین زمان فراموش نکنیم که ما این حوادث ۱۲۰ سال قبل را در روشنی آگاهی ما از منشور حقوق بشر و احترام ما به اصول عدالت اجتماعی و آزادی‌های تضمین شده قانون اساسی امروزی انجام می‌دهیم. امیر عبدالرحمن خان همچنان بالای اقوام قلات غلزی، اقوام پشتون پکتیا و ننگرهار لشکر کشید در نورستان لشکرکشی کرد. بنابر آن طوری که می‌بینیم اهداف این لشکرکشی‌ها اعمال حاکمیت فاشیستی یک قوم و یا قشر اجتماعی نبوده بلکه تحکیم حاکمیت دولت افغانستان بالای قلمرو خود و ختم استیلای ملوک‌الطوایفی در کشور و تأمین امنیت برای تمام مردم کشور بود. فراموش نکنیم که رهبران هزاره در پاسخ به مکتوب التیماتوم امیر عبدالرحمن خان قبل از حمله سوم از هزارهجات به عنوان یک مملکت مستقل نام برده بودند (کتاب خاطرات امیر عبدالرحمن خان).

تعدادی هم طالبان و تفکر طالبانی را تبیین فر هنگ قوم پشتون قلمداد کرده این گروه را مبین اهداف سیاسی و اجتماعی قوم پشتون می‌دانند. واقعیت آن است که در طی بیست و دو سال گذشته جنبش طالبان به مثابه یک نیروی اجتماعی، سیاسی و نظامی در افغانستان فعال بوده بالای اوضاع امنیتی، سیاسی و اجتماعی کشور اثرگذار می‌باشد. گروه طالبان از نظر سیاسی و فکری پیروان یک اندیشه افراطی عقب‌گرا اند که با موازین پیشرفته علوم و تمدن در عرصه های تعلیمی، اجتماعی، حقوقی، دولتمداری، بشری زمان جاری سازگار نیستند. نه تنها طالبان مبین آرزوها و اهداف قوم پشتون در ایجاد یک جامعه پیشرفته نیستند بلکه طرز تفکر و شیوه حکومتداری آن‌ها از ریشه با زعامت تاریخی دولت‌های افغانستان متفاوت است.

بر هیچکس پوشیده نیست که جنبش طالبان و گروه حقانی از جانب سازمان استخبارات نظامی پاکستان با سؤ استفاده از موجودیت میلیون‌ها کودک و نوجوانان مهاجر افغان در پاکستان و طلاب مدارس افراطی مذهبی ایجاد، تجهیز و تربیه شده و هدایت می‌گردند. مزید بر آن این گروه‌ها از حمایت مالی، جانی، تبلیغاتی، تعلیماتی و پناهگاه‌های امن احزاب و سازمان‌های افراطی مذهبی پاکستان برخوردار بوده که با تأسیس هزاران مدرسه تروریست پرور در مناطق سرحدی قبایلی پشتون‌نشین، ایجاد فضای اختناق و نا امن در مناطق موازی به آن‌ها در داخل خاک افغانستان، تمام این مناطق را از تعلیم و تربیه و تمدن معاصر به دور نگهداشته به خندق پرورش و ویروس تروریسم جهانی مبدل کرده اند.

در این شکی نیست که دولت سال‌های ۱۹۹۶-۲۰۰۱م طالبان یک رژیم قرون وسطایی، غیر متمدن مذهبی بود که با سؤ استفاده از شرایط مسلط انارشی دولت وقت مجاهدین در افغانستان حاکم شد، اما این رژیم قرون وسطایی عملاً افغانستان را به یک کشور عقب‌گرا، وابسته و مزدور برای تأمین عمق استراتژیک مورد نیاز پاکستان برای مقابله با تهدید خیالی هندوستان مبدل نموده بود، ولی در عین زمان دولت طالبان امنیت جانی و مالی مردم را تأمین کرده، ناموس مردم را از تجاوز اوباش که در دوران حکومت انارشی ربانی-مسعود مستولی بود اعاده کرد و به انارشی تنظیمی خاتمه داد.

دولت‌های پشتون در افغانستان به عناصر فرهنگی سایر اقوام و قشرهای اجتماعی در افغانستان احترام گذاشته و در حفاظت آن‌ها کوشیدند. فرهنگ تاریخی خراسانی در کشور همچنان ادامه یافت، نوروز در سراسر کشور آزادانه تجلیل می‌گردید، شب برات، شب یلدا، شاهنامه خوانی ها، عرس ببیل و همچنان احترام به ماه محرم، حفاظت از تکیه خانه ها و تجلیل از ویساک هندوها و سیک‌ها ادامه داشت.

حکام پشتون دولت‌های افغانستان آزادی رفت و آمد، آزادی انتخاب محل سکونت در تمام ولایات کشور، آزادی شغل و کار و پیشه، آزادی انتخاب همسر فراقومی، را برای تمام اقوام و قشرهای جامعه بدون تبعیض و امتیاز فراهم و تضمین کرده بودند. غنای فرهنگی امروز شهرهای کابل، جلال آباد، کندز، مزارشریف، هرات و قندهار ناشی از همین سیاست آزادی رفت و آمد و انتخاب محل سکونت است. در مقایسه دیدیم که بعضی والی‌های جمعیتی تاجیک در این اواخر از مسافرت پشتون‌ها به شمال افغانستان جلوگیری کردند. همچنان در مناطق مرکزی کشور در مقابل عبور و مرور و اسکان کوچی‌ها در مسیرهای حرکت تاریخی فصلی آن‌ها به بهانه‌های مختلف مانع ایجاد کردند. در این شکی نیست که جرگه‌ها و لویه جرگه‌ها سنت‌های قبایلی اقوام پشتون هستند. هیچ‌کسی هم ادعا ندارد که این سازمان‌های اجتماعی بر اساس اصول دموکراسی جوامع غربی ایجاد و انکشاف یافته‌اند. اما در طول تاریخ این جرگه‌ها به اقوام شامل ملت افغانستان فرصت‌های لازم برای تصمیم‌گیری مشترک بالای موضوعات مبرم ملی فراهم کرده‌اند. مثال‌های سال‌های نزدیک را در نظر بگیریم. تصامیم کنفرانس بن تنها بعد از تصویب آن از طرف یک لویه جرگه مشروعیت یافت و متعاقب آن لویه جرگه سال ۲۰۰۴م قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب نمود. من حتی یکی از رهبران تاجیک و هزاره و اوزبیک را بخاطر ندارم که این دو لویه جرگه را به مثابه سنت‌های عقب افتاده محلی قبایلی تحریم کرده باشند. اما چین تحریم از طرف داکتر عبدالله در سال ۲۰۱۳ در مقابل لویه جرگه مشورتی که از طرف رئیس جمهور حامد کرزی دعوت شده بود صورت گرفت و حامیان او با هیاهو به تحقیر و دلیل کردن لویه جرگه پرداختند و تشکیل آن را در موجودیت شورای ملی غیر لازم و یک عنعنۀ مردود قبیلوی خواندند. عبدالله و حامیان آن‌ها فکر می‌کردند که حامد کرزی لویه جرگه را دعوت کرده تا به واسطه آن‌ها معاهده امنیتی با امریکا را رد کند. با وجود آن که حامد کرزی چنین توقعی داشت، اما خلاف آرزو و نیت او لویه جرگه معاهده امنیتی با امریکا را تأیید کرد و نشان داد که قادر است مستقلانه از هدف حکمران وقت تصمیم بگیرد. از شگفتی‌های روزگار یکی هم آن است که این روزها این داکتر عبدالله و حامیان او اند که حالا بیصبرانه در انتظار تدویر لویه جرگه بعدی هستند چون تنها و تنها یک لویه جرگه می‌تواند قانون اساسی کشور را تعدیل نموده مقام جدید "صدر اعظم" را در تشکیل دولت افغانستان اضافه کند و به نقش او در دولت افغانستان مشروعیت ببخشد.

با وقاحت مینویسند که اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز زبانی در زمان شاه از نشانه‌های "ستم ملی" میباشد! کدام سیاست‌های تبعیض‌آمیز زبانی؟ اینکه جوانان پشتون مجبور بودند تحصیلات عالی را به زبان دری انجام دهند؟ اینکه پشتون‌ها در سراسر کشور مجبور بودند مکاتبات رسمی اداری را به زبان دری انجام دهند؟ به یقین که این دو مثال نشانه اعمال تبعیض در مقابل قوم پشتون است که در طول سه صد سال اعمال شده و صدای اعتراضی هم بلند نشده است! در مقابل تعدادی فتنه انگیزان طبل تبعیض زبانی را بخاطر پروگرام تدریس زبان پشتو در ادارات که بصورت مفت و مجانی برای تمام کارمندان دولت چه پشتون و چه غیر پشتون مهیا بود و در ختم موفقانه آن مدد معاش اضافی هم می‌گرفتند تا فلک بلند کرده‌اند. تکمیل کورس پشتو تبعیض نیست اما اگر بخاطر ندانستن زبان پشتو از استخدام در اداره دولت جلوگیری میشد تبعیض میبود!

به همین ترتیب مینویسند که تغییر نام‌های محلات تاریخی افغانستان از نشانه‌های ستم ملی محسوب می‌گردد! واقعاً؟ در طول سه صد سال دولتهای افغانستان آیا نام چند محل تاریخی به زبان پشتو تغییر یافته‌اند؟ من بجز از تغییر نام چند محل که بیشتر از تعداد انگشتان دو دست هم نیستند، مانند "سبزوار" به شیندند و "فوشنج" به پشتون زرغون، از دیگر نامها مطلع نیستم در حالیکه در افغانستان مطابق به اتلس قریه جات کشور که در سال ۱۹۷۵م از طرف وزارت پلان نشر شد ۳۵ هزار قریه وجود دارد.

همه روزه در مطبوعات و رسانه‌های تصویری و رادیویی و انترنتی که در انحصار هزاره‌های تحصیل یافته در ایران قرار دارند به اصطلاحات حکومت قبیله، فاشیزم قبیلوی، افراد قبیله، برداشت‌های قبیلوی، قوم انتحار و انفجار در اشاره به قوم پشتون، دولت‌مردان پشتون، پشتون‌ها در مجموع بر می‌خوریم. در عین زمان، اکثر نوشته‌ها و تبصره‌ها در مورد تاریخ، ساختار و روش دولت‌های گذشته افغان در سال‌های اخیر توسط محققین هزاره مقیم ایران، یا درس خوانده‌گان هزاره در ایران منتشر شده‌اند. بر علاوه از علایق و همبستگی‌های مذهبی شیعه که هزاره‌های ما را با ایرانی‌ها نزدیک می‌سازد، با توجه به عدم دسترسی به زبان انگلیسی و سایر زبان‌های اروپایی، تمام مأخذ این نویسنده‌گان آثاری است که یا توسط دانشمندان ایرانی نوشته شده و یا توسط آن‌ها بصورت انتخابی ترجمه شده‌اند. از این جاست که خواننده به آسانی می‌تواند تأثیرات شوونیستی ناسیونالیزم ایرانی ضد عرب، ضد افغان و ضد ترک را در نوشته‌های آن‌ها مشاهده کند بخصوص بر ضد افغان‌ها و کشور افغانستان، که ایرانی‌ها آن را کتله جدا شده از پیکر ایران بزرگ می‌دانند.

اینکه جامعه هزاره افغانستان روز بروز محققین، سیاستمداران، تکنیشن ها، صنعتگران، ورزشکاران، هنرمندان بیشتری را به جامعه تقدیم می‌کند جای خوشی و قابل تقدیر است که سبب سربلندی کشور افغانستان در دنیا می‌گردند، اما متأسفانه از جانب دیگر در نوشته‌ها، تبصره‌ها و موضعگیری‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی بسیاری از این محققین، سیاسیون و نویسندگان یک خصومت آشکاری در مقابل دولت‌های گذشته افغانستان و قوم پشتون به مشاهده می‌رسد. از نوشته‌ها و موضعگیری‌های این نویسندگان و فعالین سیاسی بر می‌آید که می‌کوشند برای خود یک محیط فرهنگی تازه‌ای ایجاد کنند اما در عین زمان به مجریان سیاست هجوم فرهنگی ایرانیا در افغانستان مندل شده اند. پر واضح است که یک دولت ملی و مسول در افغانستان ناگذیر است به این عمل که سوء استفاده از آزادی قلم و بیان است پایان بخشد.

در میان تمام ادعاهای موجودیت سیاستهای ستم ملی ادعای "تقسیم ناعادلانه سایر نعمات مادی و معنوی این سرزمین بین اقوام برابر حقوق افغانستان" مسخره‌تر و بی بنیاد تر هرگز وجود ندارد. بجز از قندهار و هلمند سایر مناطق پشتون نشین افغانستان در زمره فقیرترین ولایات از لحاظ موجودیت زمینهای زراعتی هموارو پر آب و حاصل خیز میباشند. این مناطق از لحاظ منابع معدنی هم فقیر هستند. بنابر همین فقر زمینهای زراعتی هموار حاصل خیز و سایر منابع مردم ولایات کنر، ننگرهار، لغمان، لوگر، پکتیا، وردگ و پکتیکا برای کسب عاید بیشتر به اشتغال در ادارات دولتی، اردو و پولیس رو می‌آوردند. آیا میتوان موجودیت نعمات مادی را در ولایات شمال و غرب کشور با ولایات شرقی و جنوبی مقایسه کرد. واضح است که نمیتوان. اما با وجود آن تعدادی برای اغفال جوانان و مردم غیر پشتون و متزلزل کردن احساس وحدت ملی و برادری با سایر اقوام در میان آنها به همچو دروغ پراگنیا دست میزنند.

در این شکی نیست که دولتها در افغانستان استبدادی بوده اند که این استبداد را بالای تمام مخالفین خود صرف نظر از وابستگیهای قومی و مذهبی یکسان اعمال میکردند. اما ادعای موجودیت سیستماتیک ستم ملی یک قوم بالای اقوام دیگر فتنه انگیز و اغواکننده و مخالف حفظ وحدت ملی میباشد. اگر ستم ملی در صدر مصایب ملی در این کشور موجود میبود ناگذیر عکس العمل در برابر آن از طریق جنگهای بین القومی تبارز جنبشهای جدایی طلبی بظهور میرسید. تنها از زمان به قدرت رسیدن جمعیت اسلامی در سال ۱۹۹۲م و قدرت گرفتن حزب وحدت، و ظهور طالبان به اینطرف جنگهای بین القومی در کابل و مزارشریف و بعضی مناطق دیگر به مشاهده رسید و سروصداهای فدرالیزم و جدائی طلبی از جانب یکتعداد گروههای اقلیت به مشاهده رسیده است.

قانون اساسی موجوده افغانستان ضامن تساوی حقوق تمام اقوام و اقشار افغانستان بوده پیروی و تطبیق موثر آن امکانات مساوی را برای تمام مردم ایکه در افغانستان زندگی میکنند بدون تبعیض و ستم فراهم خواهد ساخت.

مآخذ و منابع:

- لطیف پدram ۲۰۱۵م، اعلامیه ویدیویی، ۰۶ میزان ۱۳۹۴ مطابق ۲۸ سپتمبر ۲۰۱۵ به مناسبت سقوط شهر قندز بدست طالبان.
- مجیب مهرداد، روزنامه هشت صبح، پنجشنبه، ۱۹ جدی ۱۳۹۸.
- پرویز مشرف، ۲۰۱۳م، به نقل از آلشیا و تمیر، What Went Wrong in Afghanistan، ژورنال فارن پالیسی.
- دستگیر پنجشیری، وبسایت آریائی، هفتم ثور ۱۳۸۲ مطابق ۲۷ اپریل ۲۰۰۳ میلادی.
- دستگیر پنجشیری، کتاب «ظهور و زوال ح د خ ا»
- عبدالحی خراسانی (مقالات نشر شده در فیسبوک)
- رزاق مأمون، "تقدیم به حبیب الله، نخستین خط شکن پس از هزار سال"، شنبه ۱۳ سنبله ۱۳۹۵ هجری شمسی سایت انترنتی "گزارش نامه افغانستان".
- عبدالله نایبی شماره ۹ نشریه «آینده»، میزان ۱۳۸۰ مطابق اکتوبر ۲۰۰۱م.
- محبوب الله کوشانی به نقل از دستگیر پنجشیری، وبسایت آریائی، هفتم ثور ۱۳۸۲ مطابق ۲۷ اپریل ۲۰۰۳ میلادی.
- محمد سعیدی، هزارستان از اقتدار تا افتخار، (سایت انترنتی /http://urozgan.org/fa-AF/article/8284)
- توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان".
- چنگیز پهلوان، کتاب "شعراي معاصر افغانستان" چاپ تهران.
- کتاب خاطرات امیر عبدالرحمن خان
- الفونستون، گذارش سلطنت کابل، ۱۸۱۵ لندن